



استراتژی‌های سیاسی در ایران امروز

گفت و گو با سعید حجاریان



متن زیر حاصل گفتگوی طولانی با سعید حجاریان است. متن پس از پیاده شدن از نوار، ویرایش شده و از صورت شفاهی آن کاسته شده است. امید است در انتقال بخشی از دیدگاه‌های ایشان موفق شده باشیم. آقای حجاریان در مورد تاکتیک‌های اصلاحات نیز گفتنی‌های بسیاری دارند که امید است در فرصتی دیگر آنها را شرح دهند.

به گمان من مناسب‌ترین معیار برای طبقه‌بندی استراتژی‌های سیاسی در وضعیت فعلی ایران نوع برخورد آنها با پدیده حاکمیت دوگانه است

تنظیم می‌نمایند.

شما از واژه حاکمیت دوگانه زیاد استفاده می‌کنید، قبل از ادامه بحث قدری در مورد آن توضیح دهید.

واژه حاکمیت دوگانه در مباحث علم سیاست واژه شناخته شده‌ای است. اما در حدی که برای بحث فعلی ما ضروری است در مورد آن توضیح می‌دهم. حاکمیت یعنی «قدرت عالی حکومت که قانونگذار و اجراکننده قانون است و بالاتر از آن قدرتی نیست». حاکمیت معمولاً شامل مفاهیم زیر است: ۱- اختیار وضع و اصلاح قوانین بر حسب نظام قانونی کشور، ۲- قدرت سیاسی و اخلاقی حکومت، از آن جهت که «قدرت قانونی و مشروع» در قلمرو خویش به شمار می‌آید، ۳- استقلال سیاسی و قضایی یک جامعه سیاسی. به طور خلاصه «قدرت نهایی و عالی که در جامعه سیاسی وجود دارد».

مثلاً وقتی از حاکمیت مردم صحبت می‌کنیم یعنی اینکه حکومت‌ها قدرت و اقتدار خود را از منبع دیگری جز خواست و اجماع و رضایت عامه مردم به دست نمی‌آورند و مردم می‌توانند حکومت را تغییر دهند و یا از کار برکنار سازند. بنابراین اقتدار غایی و نهایی از آن مردم است.

بحث حاکمیت دوگانه به مسئله اقتدار و مشروعیت بازمی‌گردد. پدیده حاکمیت دوگانه هنگامی رخ می‌دهد که حکومت صاحب دو منشأ برای مشروعیت و توجیه اقتدار خود می‌شود. به بیان دیگر بخشی از حاکمیت از یک منبع و منشأ کسب مشروعیت کرده و اقتدار خود را توجیه می‌کند و بخش دیگری از حاکمیت از منشأ دیگری. به طور مثال پس از انقلاب مشروعیت در ایران از یک طرف شاه را داشتیم که قدرت خود را با ادعای حق الهی سلطنت به اقتدار تبدیل می‌کرد و از طرف دیگر مجلس را داشتیم که قدرت خود را بر مبنای رضایت و حق حاکمیت مردم مشروعیت می‌بخشید. البته اینکه حکومتی مبنای مشروعیت خود را بر چه اساس استوار سازد کاملاً در شکل دهی به الگوی تصمیم‌گیری و الگوی رفتار سیاسی‌اش اثر خواهد گذاشت.

برگردیم به بحث اصلی خودمان، یعنی طبقه‌بندی استراتژی‌های سیاسی.

یکبار دیگر تأکید کنم که به دنبال طبقه‌بندی نگرش‌ها و گرایش‌های سیاسی موجود نیستیم، بلکه به دنبال گونه‌شناسی استراتژی‌های سیاسی هستیم. برای این کار یکبار دیگر توجه شما را به مهمترین مشخصه سیاسی امروز کشور جلب می‌کنم، یعنی آنچه که می‌توان «حاکمیت دوگانه غیر کارکردی» (۱) نامید. از یکسو ما با دوگانگی در حاکمیت مواجهیم. وضعیتی که به گمان من تا قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶ نداشته‌ایم. بعد از دوم خرداد ۷۶ است که حاکمیت در ایران به طور کامل به دو بخش تفکیک می‌شود. یک بخش ریشه مشروعیت خود را در خواست و رضایت مردم جستجو می‌کند و خود را در مقابل نهادهای مدنی برخاسته از فرایندهای دموکراتیک مسئول می‌داند و از این رو مشارکت خودجوش و از پایین سازمان یافته را در عرصه سیاست جستجو می‌کند. این بخش به تدریج توانسته است تمامی نهادهایی را که به طور مستقیم توسط مردم انتخاب می‌شوند مانند ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی شهر را در اختیار بگیرد. اما بخش دیگری از حاکمیت هم در تئوری و هم در عمل بر انتصاب از سوی شارع تأکید می‌کند و مشروعیت خود را بر نوعی انشاء، نیابت و فرمان حکومتی از جانب معصوم (ع) استوار می‌سازد. از این رو نظارت‌های بشری را بر خویش منتفی می‌داند و خود را پاسخگوی شارع می‌داند. لازمه چنین مشروعیتی مشارکتی است که از بالا بسج می‌شود و در چارچوب معیارهای ایدئولوژیک استنباط شده توسط ولی منصوب و نمایندگان او صورت می‌پذیرد. نهادهای

انعکاس ناقص دیدگاه‌های شما در زمینه استراتژی‌های سیاسی پرسش‌ها و ابهام‌های زیادی ایجاد کرد. فرصت پیش آمده را غنیمت می‌شماریم و پرسش‌هایی را برای روشن تر شدن این دیدگاه‌ها و البته فراهم کردن امکان نقد متصفانه آنها با شما در میان می‌گذاریم. با تشکر مجدد از شما که علی‌رغم درگیری‌های متعددی که تداوم درمان ایجاد کرده است، این امکان را فراهم کردید بحث را آغاز می‌کنیم.

من هم از شما متشکرم که زمینه را برای طرح کامل آنچه که ناقص و ابتر مطرح شده بود، فراهم می‌آوردید. ظاهراً این روزها نقل ناقص حرف‌های من و نقد و ارزیابی آنچه که منظور من نبوده است به نام دیدگاه‌های من مرسوم شده است! امیدوارم شما قدری به عوض شدن این فضا کمک کنید.

سؤال اول من این است که این روزها بحث استراتژی‌های سیاسی و استراتژی‌های پیش روی اصلاح‌طلبان زیاد مطرح می‌شود. اولاً از نظر شما بهترین یا مناسب‌ترین معیار برای طبقه‌بندی این استراتژی‌ها چیست و ثانیاً بر مبنای معیار شما ما در عرصه سیاسی ایران با چند استراتژی مواجه خواهیم بود؟

در مورد قسمت اول سؤال باید عرض کنم همانطور که می‌دانید استراتژی‌های* سیاسی را می‌توان به اعتبارهای مختلفی طبقه‌بندی کرد. اگر بحث را فقط به استراتژی‌های سیاسی محدود کنیم و فعلاً کاری به مباحث مطرح در مورد استراتژی‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نداشته باشیم به گمان من مناسب‌ترین معیار برای طبقه‌بندی استراتژی‌های سیاسی در وضعیت فعلی ایران نوع برخورد آنها با پدیده «حاکمیت دوگانه» است. بحث من البته این نیست که جریان‌های سیاسی در ایدئولوژی و فلسفه سیاسی خود چه ارزیابی از حاکمیت دوگانه دارند. بلکه بحث من حول این محور دور می‌زند که جریان‌های سیاسی با «حاکمیت دوگانه» به عنوان یک واقعیت چگونه برخورد می‌کنند و اقدامات سیاسی خود را در رابطه با آن چگونه

غیرانتخابی جمهوری اسلامی در این بخش قرار می گیرند.

نکته مهم در مورد این حاکمیت دوگانه این است که به دلیل آنکه روابط میان این دو بخش به صورتی که مورد قبول و اعتماد هر دو طرف باشد، تنظیم و تثبیت نشده است، دائماً تنش وجود دارد و هر یک از دو بخش محدوده دیگری را به رسمیت نمی شناسد و برای دستیابی به تمامی حاکمیت می کوشد. این تنش باعث شده است که حکومت از انجام وظایف مختلفی که برعهده دارد تا حدی ناتوان شده و نوعی ناکارایی در اقداماتش دیده شود. این حاکمیت دوگانه نه دو بخش حاکمیت را راضی می کند و نه جامعه را از حالت بلا تکلیفی خارج می کند و به همین دلیل است که می توان آن را «غیرکارکردی» نامید و نکته ای که حائز اهمیت است این است که حاکمیت دوگانه ناکارکرد به جنگ داخلی و یا انقلاب منتهی می شود، لذا معضله ای جدی است.

پرسشی که اینجا در مقابل هر جریان سیاسی قرار می گیرد این است که با این واقعیت (حاکمیت دوگانه) چگونه می خواهد برخورد کند؟ بحث من این نیست که در آرمان های سیاسی اش چه تصویری از مقوله مشروعیت دارد، بلکه می پرسم به شرایط عینی چه نوع استراتژی را برای حل این معضل در پیش می گیرد.

اگر درست فهمیده باشم و به طور ساده شده حاکمیت را به دو بخش انتخابی و انتصابی تقسیم کنیم، سؤال شما این است که آیا نیروی سیاسی این دوگانگی را می پذیرد و برنامه سیاسی خود را با پذیرش این دوگانگی سامان می دهد یا می کوشد تا حاکمیت را به نفع یکی از این دو بخش یگانه نماید؟ در این صورت در اولین تقسیم بندی می توان به سه استراتژی سیاسی در ایران امروز قابل شد، درست استنباط می کنم؟

استنباط شما در کل درست است، اما با در نظر گرفتن برخی از جزئیات می توان این طبقه بندی را به بیش از سه گونه افزایش داد. من ضمن طبقه بندی استراتژی ها به این جزئیات نیز اشاره می کنم. قبل از آنکه به این استراتژی ها نامی بدهیم، اجازه بدهید آنها را در چند دسته طبقه بندی کنیم. بعداً اما نام های پیشنهادی خود را نیز برای هر یک از این استراتژی ها خواهم گفت. اما نامگذاری به گمان اهمیت درجه دوم دارد.

استراتژی اول متعلق به کسانی است که حاکمیت دوگانه را می پذیرند. البته نه به دلیل آنکه از نظر ایدئولوژیک یا آرمانی با آن موافقت. بلکه به این دلیل ساده که امکان یگانه کردن حاکمیت را در شرایط کنونی میسر نمی دانند. آنها تلاش برای تک پایه کردن حاکمیت را به معنای فرو رفتن کشور در امواج خشونت می دانند و فراگیر شدن خشونت را خطری بسیار بزرگ تلقی می کنند که می تواند به فروپاشی نظم مستقر در کشور و به تأخیر افتادن توسعه سیاسی و در نهایت همه ابعاد توسعه در آن منجر گردد. البته این گروه وضع فعلی را هم ناکارآمد می دانند و معتقدند که بایستی به سوی کارکردی کردن این دوگانگی گام برداشت. یعنی قواعد بازی سیاسی و رقابت مسالمت آمیز را میان دو بخش حاکمیت تنظیم و تثبیت کنیم و حقوق و مسئولیت های هر کدام را به رسمیت بشناسیم. البته در بلندمدت این حاکمیت دوگانه به طور مسالمت آمیز و آرام به حاکمیت یگانه تبدیل خواهد شد و در این مدت کشور می تواند به تدریج و با آزمون و خطا در ابعاد مختلف توسعه یابد.

استراتژی دوم متعلق به کسانی است که اگرچه به حاکمیت دوگانه صحنه می گذارند، اما توزیع و بازتوزیع قدرت را نه در عرصه سیاست، بلکه در کلیت نظام اجتماعی می پذیرند. مثلاً پیشنهاد می دهند که در سیاست و فرهنگ حاکمیت بخش انتصابی را بپذیریم و در اقتصاد حاکمیت بخش انتخابی را. این استراتژی به دنبال تثبیت محدوده مشخصی برای هر یک از دو بخش حاکمیت در فضای سیاسی نمی گردد.

اگر بتوان دو اصطلاح سیاست بالادست (High politics) و سیاست پایین دست (Low politics) را در اینجا به کار برد، شاید مثال مالزی نمونه وار باشد که در آن مالایایی ها (نژاد ماله) و چینی تباران (که اقلیت حدود ۴۰ درصدی این کشور را تشکیل می دهند) به نوعی تقسیم کار اجتماعی دست یافته اند. به طوری که عرصه سیاست از آن مالایایی هاست، اما شریان های اقتصادی در اختیار چینی تباران است.

استراتژی سوم به دنبال یگانه کردن حاکمیت است، آن هم به نفع بخش انتخابی آن. طرفداران این استراتژی یک پایه کردن حاکمیت را در شرایط کنونی هم مطلوب و هم ممکن می دانند. از نظر آنها یک بخش از حاکمیت به طور کلی اعتبار و مشروعیت خود را از دست داده است و با اقدامات مناسب می توان حاکمیت را از دوگانگی کنونی خارج کرد.

استراتژی چهارم نیز به دنبال یک پایه کردن حاکمیت است، اما به نفع بخش انتصابی آن. طرفداران این استراتژی از سرکوب نهادهای مدنی حمایت می کنند. بسیار خشن عمل می کنند و استفاده از نیروهای فهرآمیز

شماره دوازدهم
بهمن ۸۰

غیررسمی را مجاز می دانند. گاه می کوشند تا به توده ای کردن سیاست اقدام کنند و از بسیج توده ای برای پیشبرد اهداف خود بهره گیرند. رهبری سیاسی را بسیار فردی می بینند و شخصی شدن سیاست را می پسندند. استراتژی پنجم نیز تک پایه کردن حاکمیت را دنبال می کنند، اما نوعی گروه سالاری سنتی را به عنوان جانشین آن می پسندد. طرفداران این استراتژی نیز سرکوب نهادهای مدنی را تجویز می کنند، اما لزوماً به دنبال توده ای کردن سیاست نیستند.

در سال های اخیر راهکارهای متفاوتی از سوی اصلاح طلبان پیشنهاد شد، مثل آرامش فعال، بازدارندگی فعال، مقاومت مدنی و... آیا شما این راهکارها را استراتژی نمی دانید؟

راهکارهایی که اشاره کردید جملگی تاکتیک هستند که می توان ذیل هر استراتژی تعدادی از آنها را برشمرد. مثلاً من ذیل استراتژی مشروطه خواهی می توانم از تاکتیک های زیر نام ببرم: اعتدال، آرامش فعال، بازدارندگی فعال، خروج از حاکمیت، فشار از پایین چانه زنی از بالا و رویگردانی اجتماعی؛ همه اینها تاکتیک هایی هستند که ذیل استراتژی مشروطه خواهی قرار می گیرند.

در طبقه بندی که در روزنامه ها از قول شما نقل شده بود به شش استراتژی اشاره کرده بودید. تا اینجا ما فقط بحث از پنج استراتژی داشته ایم؛ استراتژی ششم چه می شود؟

اگر بخواهم شش استراتژی را از دل معیارها و شاخص ها استخراج کنم، باید اضافه کنم که در ذهن من در واقع دو معیار برای طبقه بندی استراتژی ها وجود دارد. یک معیار میزان التزام عملی است به «استقلال و تمامیت ارضی» و دیگری «نوع برخورد با حاکمیت دوگانه». استراتژی های پنجگانه پیش گفته در میان کسانی طرفدار دارد که «استقلال و تمامیت ارضی» را لاقول در قول پذیرفته اند و علیه آنها حرکت نکرده اند. اما این استراتژی ششم متعلق به آنهاست که به فروپاشی نظم مستقر معتقدند و حضور عنصر بیگانه را در عرصه سیاست داخلی خوشامد گفته و یا برای تجزیه کشور تلاش می کنند.

در ضمن صحبت با شما، گاهی من متوجه نمی شوم که شما استراتژی را دقیقاً به چه معنایی به کار می برید. بخصوص تفاوت میان استراتژی و تاکتیک را در اینجا متوجه نمی شوم.

استراتژی به نظر من یعنی «طرحی نو در انداختن برای تغییر ساختار». هر جا که ما تغییر کارگزار سیاسی یا حتی تغییر برخی رویه های جاری را هدف قرار می دهیم، دیگر با استراتژی سر و کار نداریم، معمولاً استراتژی به نوعی ناظر بر ادوار طولانی است..

با تعریف شما از استراتژی مشکل بیشتر شد! با تعریف شما کسی که وجود «حاکمیت دوگانه» را می پذیرد، حتی اگر به دنبال کارکردی کردن آن هم باشد، آیا به دنبال تغییر ساختاری است؟ چرا ما آن را یک نوع استراتژی تلقی می کنیم؟

کارکردی کردن حاکمیت دوگانه در ایران به معنای «بازتوزیع منابع قدرت» و «تأسیس نهادهای حل منازعه» است و به همین دلیل تغییر ساختاری محسوب می شود. در این استراتژی تقسیم مجدد حوزه های نفوذ و قدرت صورت می پذیرد و محدوده ها به رسمیت شناخته می شود. اینها را نمی توان یک تغییر غیرساختاری تلقی کرد.

آیا این استراتژی (کارکردی کردن حاکمیت دوگانه) چیزی بیش از همین وضع موجود با کمی شفافیت و علنیت بیشتر نیست؟ چون اگر بحث بازتوزیع قدرت است که در شرایط فعلی هم تفکیک قوا داریم و اگر نهاد حل منازعه است که مجمع تشخیص مصلحت نظام وجود دارد؟

باید «بازتوزیع منابع قدرت» تبیین شود تا ببینید که واقعاً یک استراتژی است. بحث تفکیک قوا در حاکمیت یگانه است، یعنی ملت خود را در چند عرصه بازنمایی (Representation) می کند. قدرت اجرایی خود را در قوه مجریه، قدرت تصمیم گیری خود را در قوه مقننه، قدرت نظارت و داوری خود را در قوه قضائیه Reperesent می کند. حتی قدرت بطشیه خود را در قوه قهریه Reperesent می کند. پس تمام قوا ناشی از حاکمیت ملی است، در حاکمیت دوگانه همه قدرت ناشی از ملت نیست، اما در تفکیک قوا همه قدرت ناشی از ملت است. البته این تلقی مدرن از تفکیک قواست.

در منابع دینی ما بعضاً نوعی تفکیک قوا پذیرفته شده، اما حاکمیت آن حاکمیت یگانه ای است که مشروعیت الهی دارد. مثلاً ودایع امامت که عبارت باشد از سیف والقلم، به دو نهاد سلطنت و روحانیت سپرده شده است که هر دو منشأ یگانه و الهی دارند. پس بحث تفکیک قوا موضوعاً متفاوت است و مربوط به حاکمیت یگانه است. مجمع تشخیص مصلحت هم در شرایط حاکمیت دوگانه نمی تواند نهاد حل منازعه باشد. بازتوزیع (Recontribution) منابع قدرت همواره تابع موازنه قوا (balanc of power) است و این بازتوزیع

کارکردی کردن

حاکمیت دوگانه

در ایران

به معنای

بازتوزیع

منابع قدرت

و تأسیس

نهادهای حل منازعه

است

به همین دلیل

تغییر ساختاری

محسوب می شود



منابع قدرت مسئله‌ای دینامیک است، یعنی در هر لحظه ممکن است نیرویی درون Polity به منابعی دست پیدا کند که موقعیت سوق الجیشی خود را بهبود ببخشد. کارکردی کردن یعنی اینکه این بازتوزیع با سیاست امکان پذیر شود و نه با جنگ و خشونت، مردم تعیین کننده سهم نیروها از قدرت واقعی (و نه صوری) باشند. مثلاً در مالزی سال‌ها جنگ بود تا اینکه سرانجام به توافق رسیدند که این وضعیت را در حوزه سیاسی تعیین کنند که به نفع هر دو طرف هم بود. اینکه طرفین حاکمیت دوگانه بپذیرند بر سر توزیع منابع قدرت واقعی به زبان سیاست با هم گفت و گو کنند و با توجه به میزان نابعشان سهم خواهی کنند، خود یک استراتژی است. این غیر از شفافیت، علنیت و مسئولیت پذیری قدرت و... است، شفافیت و... تنها لوازم موازنه قوای سیاسی است. اگر در شرایط موجود شفافیت و علنیت هم محقق شود، باز مسئله استراتژیک بازتوزیع منابع قدرت است که با شرحی که ارائه شد، تغییری ساختاری نیست.

آیا در این تغییر ساختاری، تغییرات حقوقی هم اتفاق می افتد؟

من حقوق را اصلاً ساختاری نمی دانم، ممکن است قانون اساسی یک شبه نوشته شود، اما اجرای آن منوط به تکوین ساختارهای سنگین و بنیادین است که امری است تدریجی الحصول، از این نظر جمهوریت و اسلامیت نظام در قانون اساسی امری حقوقی بوده است. اما در عالم واقع و اجرا می بایست تکمیل و تکوین شود. آن هم با ملاحظه‌ای خاص یعنی در جمهوری اسلامی، اسلامیت صفت جمهوریت است و صفت نمی تواند موصوف را قلب ماهیت کند. مثلاً لیوان مسطح لفظی پارادوکسیکال است، چون لیوانیت به ظرفیت آن است و مسطح بودن این ظرفیت را از آن می گیرد. در جمهوری اسلامی هم قرائتی خاص از اسلام که جمهوریت را قلب ماهیت کند، اساساً با جمهوریت سازگاری ندارد و در آن صورت جمهوری اسلامی مفهومی پارادوکسیکال خواهد بود. برگردیم به سؤال شما، صور حقوقی به نظر من ساختاری نیست. ببینید مثلاً رژیم سیاسی کشور عراق ظاهراً جمهوری است، ولی فی الواقع سلطنت موروثی است یا مثلاً کره شمالی که رژیم حقوقی آن کمونیستی است، ولی فی الواقع سلطنت موروثی است یا جماهیریه لیبی در ظاهر حقوقی جماهیر است، اما در واقع طائفی و خاندانی است.

طبقه بندی های شما و مفهوم حاکمیت دوگانه چه ارتباطی با آنچه که گاه به عنوان بحث جمهوریت و اسلامیت مطرح می شود، دارد. می دانید که از قول شما اشاره هایی نیز به مسئله برخورد و نوع نگاه به اسلام شده بود. البته می دانم که ناقص بوده است؛ بهتر است خودتان توضیح دهید.

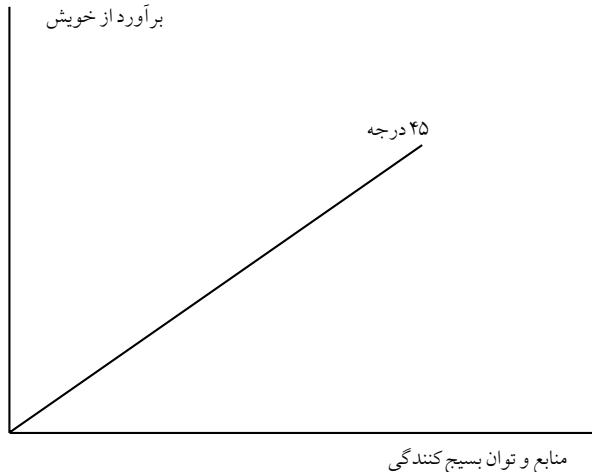
بحث از وجه اسلامی نظام جمهوری اسلامی در دو حالت می تواند صورت گیرد. گاهی ما دنبال بحث از دیدگاه افراد و جریان‌ها در مورد مفهوم اسلامی یا دینی بودن حکومت هستیم و می خواهیم اختلاف دیدگاه‌ها را در این زمینه مورد بررسی قرار دهیم. به طور مثال بحث می کنیم از اینکه شکل دینی شدن حکومت چیست؟ و چگونه می توان یک حکومت دینی را از حکومت های غیردینی متمایز ساخت؟ یا مثلاً چه نسبتی میان اندیشه دینی و سکولاریسم و سکولاریزاسیون وجود دارد؟ بحث من فعلاً در این زمینه و طبقه بندی دیدگاه های موجود در میان نیروهای سیاسی موجود نیست. بحث من این است که در حال حاضر

اسلامیت نظام سیاسی ایران از طریق «ولایت مطلقه فقیه» با تفسیری که شورای نگهبان از آن می کند، تأمین می شود. «اسلامیت واقعاً موجود» نظام ما از این طریق تأمین می شود. مطابق تفسیر رسمی موجود مشروعیت این سیستم از طریق «انتصاب» و «نهایت» تأمین می شود. در واقع دیدگاه سیاسی دینی رسمی و حاکم در جامعه ما «ولایت انتصابی مطلقه فقیه» است. حال سؤال این است که نیروهای سیاسی با این دیدگاه رسمی چه برخوردی می کنند؟ طرفداران استراتژی که به دنبال «یگانه کردن حاکمیت» به نفع بخش انتخابی آن هستند، قاعداً نمی توانند به لحاظ منطقی این قرائت رسمی اسلامی کردن نظام را بپذیرند.

بنابراین اگر من می گویم که آنها اسلامیت نظام را در اولویت قرار نمی دهند، منظورم این نیست که مخالف دخالت دین در سیاست هستند و یا هر نوع دینی کردن حکومت را نفی می کنند، بلکه ارتباط آنها با همین قرائت رسمی از اسلامیت را می گویم. به این معنا آنها استراتژی جمهوری خواهی را دنبال می کنند. در نقطه مقابل کسانی هستند که به دنبال تک پایه کردن حاکمیت به نفع قرائت رسمی از اسلام سیاسی هستند. البته در میان آنها یک تفسیر واحد از ولایت فقیه وجود دارد، اما به هر حال آنها با نادیده گرفتن وجه جمهوریت به اصل گرفتن دیدگاه ولایت انتصابی مطلقه فقیه گرایش دارند. استراتژی مورد نظر من ضمن آنکه قرائت رسمی از ولایت فقیه را (مستقل از پذیرش یا عدم پذیرش آن) دارای جایگاه مشخصی در حکومت می داند، برای وجه جمهوریت آن نیز جایگاه قائل است. من این استراتژی را اصلاحات (مشروطه خواهی) می نامم. البته باید دو مورد را در اینجا تذکر بدهم که مشروطه خواهی با رژیم سیاسی خاصی بستگی ندارد. اینطور نیست که تنها در رژیم سیاسی سلطنتی مشروطه خواهی معنا بدهد. در رژیم های یگارش و... هم می توان مشروطه خواه بود و نکته دوم اینکه ممکن است کسی در آرمانش جمهورخواه باشد، اما در استراتژی مشروطه خواهی پیشه کند.

مرزبندی استراتژی اصلاحات (مشروطه خواهی) با جمهوریت خواهی از یک سو و آن سه استراتژی دیگر چیست؟

آن دسته از استراتژی های سیاسی که حاکمیت دوگانه را انکار می کنند، دچار این توهم هستند که شرایط فعلی را با الگوهای صدر انقلاب تطبیق می دهند، در این خیالواره آقای خاتمی به بنی صدر تشبیه می شود و همانگونه که یازده میلیون رأی بنی صدر یک شبه دود شد و وی به سادگی برداشتن یک کلخدا از ده برکنار شد، وضعیت کنونی را هم چنین ارزیابی می کنند. حال آنکه بنی صدر برای کسب مشروعیت خویش، خود را فرزند حضرت امام (ره) می نامید و به هنگام خروج از منزل امام (ره) کاندیداتوری خود را اعلام کرد و در ذهن رأی دهندگان رأی به او، رأی به امام (ره) بود. یعنی او از نردبان مشروعیت امام (ره) بالا رفت و لحظه ای که امام مصلحت دیدند و تصمیم گرفتند، نردبان را از زیر پایش کشید. اما در دوم خرداد کلیه نهادهای رسمی از کاندیدای مقابل خاتمی حمایت می کردند و مع الوصف خاتمی ۲۰ میلیون رأی آورد. یعنی بنیان های اجتماعی طوری تغییر یافته بود که وی توانست از نردبان مشروعیت مردمی بالا رود. به همین دلیل است که در این ۵ سال تمامی تلاش های مخالفان وی برای کشیدن این نردبان (ولو بگویم این نردبان کوتاه تر شده است) ناکام مانده است، لذا استراتژی های فوق الذکر واضحاً به خطا می روند. اما جمهوریت خواهان می گویند «اینجا و اکنون» می توان جمهوری کامل العیاری را برقرار نمود: این گروه هم دچار ارزیابی غلط است، یعنی برآورد درستی از شرایط عینی ندارد. سال هاست که ساختار قدرت در ایران مطلقه است، به جز دوره های کوتاهی که مشروعیت فره مند داشته است و بعد از دوم خرداد که قدرت به صورت حاکمیت دوگانه درآمده است (چون به قول اریک رایت سیستم بازتولید دوگانه داشته است) و دوم خرداد یک نقطه عطف بوده است. من نمی خواهم وارد محاسبه و ارزیابی قوا در شرایط عینی ایران شوم، اما کافی است نگاهی به اطرافمان ببندیم: در ترکیه و پاکستان الیگارش های نظامی فضای سیاست را پر کرده اند و جای کمی را برای دموکراسی باقی گذاشته اند. در عراق که اسماً جمهوری و عملاً سلطنت موروثی است، در جنوب ایران با امارات امیرنشین همسایه هستیم که سنت کاملاً در آنها غلبه دارد، افغانستان که ماقبل پارتیمونیالیسم و شیوخیت (لوی جرگه) حاکم است. در جمهوری های شمالی هم ادامه نومن کلاتورا که همان بوروکراسی های رسوب کرده هستند جایی برای تجلی دموکراسی باقی نگذاشته اند. معدل اینها چه نوع ساخت سیاسی است که ما که در میان آنها قرار گرفته ایم بگویم باید اینجا و اکنون یک جمهوری کامل العیار داشته باشیم؟! همچنین زیرساخت ها بسیار مهم هستند، ممکن است بگویید حامل دموکراسی در ایران سرمایه داری است، حال آنکه ایران جزء سرمایه داری دولتی چیزی ندارد و این زیرساخت اقتصادی خود به بازتولید ساخت مطلقه



می انجامد. ممکن است بگویید حامل دموکراسی در ایران طبقه متوسط جدید است، اما این طبقه چه قدر قدرت دارد؟ و چه قدر فرسوده شده؟ در ایران جامعه مدنی چه قدر قدرت دارد؟ زیرساخت اجتماعی ایران و خیلی از بیکاران دورنمایی جز بنیادریسم که نوعی دولت مطلقه است را نشان نمی دهد.

آیا شما هر نوع قرائت و تفسیر از حکومت دینی را به ناگزیر برخوردار از نوعی حاکمیت دوگانه می دانید؟

خیر، در عالم نظریه پردازی می توان دیدگاهی را در مورد حکومت دینی ارائه کرد که در آن مشروعیت همه نظام سیاسی از یک منشأ گرفته شده و هیچ دوگانگی در حاکمیت آن وجود ندارد. اما در اینجا بحث من، بحث نظری نیست؛ دارم از استراتژی صحبت می کنم که معطوف به انتخاب از میان گزینه های موجود است. در عالم واقع ما با دوگانگی مبنای مشروعیت مواجهیم. من فعلاً وارد بحث های نظری نمی شوم، برخلاف شما که علاقه زیادی به این بحث ها دارید.

استراتژی که یک جریان سیاسی انتخاب می کند، به نظر شما تنها به دیدگاه و تحلیلی که دارد برمی گردد؟ آیا فقط تصویری که از امکانات، مقدرات و محدودیت های موجود در نظام سیاسی داریم نوع استراتژی ما را مشخص و تعیین می کنند؟ یا نه عامل دیگری را نیز بایستی در بحث دخالت داد؟

برای توضیح شاید بتوان از یک نمودار کمک گرفت. دو بردار عمود بر هم را در نظر بگیرید، روی یک بردار «توان بسیج کنندگی و منابع در اختیار» یک جریان سیاسی را نشان می دهیم. نقطه آغازین این بردار نشان دهنده وضعیتی است که یک جریان سیاسی فاقد هرگونه منابع بوده و هیچ توانی برای بسیج ندارد. هرچقدر از مبدأ مشخصات دورتر می شویم، این توان و امکان افزایش می یابد. روی بردار دیگر «برآورد جریان از توان خود» را نشان می دهیم. در آغاز این بردار افراد و جریان هایی را داریم که خود را بسیار ناتوان می پندارند و در نهایت ضعف تصور می کنند. هرچه از مبدأ دورتر می شویم، آنها اعتماد به نفس بیشتری یافته و خود را توانا تر ارزیابی می کنند. اگرچه در مصاحبه مرسوم نیست، اما به خاطر بهره ای که می توان گرفت اگر موافق باشید این تصویر را در متن چاپ شده بیاورید:

همانطور که در شکل می بینید، یک خط با زاویه ۴۵ وجود دارد که نشان دهنده تساوی توان و تصور است. جریان هایی که روی این خط ۴۵ قرار می گیرند از خود تصویری واقع بینانه دارند. افراد و جریان هایی که بالای خط قرار می گیرند، کسانی هستند که برآوردی بیش از توان واقعی خویش از خود دارند. اینها معمولاً دچار چپ روی می شوند، آنها که زیر خط هستند، خود و توانشان را کمتر از آنچه که هست برآورد می کنند. اینها معمولاً دچار راست روی می گردند. استراتژی های مختلف را می توان برحسب توازن که میان این دو برقرار کرده اند مورد ارزیابی جدی قرار داد. استراتژی قابل قبول روی خط ۴۵ قرار می گیرد، نه بالای آن و نه زیر آن. شاید اگر این بحث را نیز به مباحث قبل بیافزایید، بحث استراتژی ابعاد تازه ای پیدا خواهد کرد. اما این بحث ناظر به امکان چانه زنی در سوق الجیش است. چانه زنی یک تاکتیک اصلاح طلبانه (مشروطه خواهانه) است و در استراتژی های دیگر نمی گنجد. با ارزیابی این نمودار می توان میزان کارآمدی چانه زنی را مشخص کرد.

استراتژی های سیاسی، حتی بنا به فرمایش خودتان علاوه بر توفیق در عرصه سیاسی باید بتوانند توان بسیج گری نیروهای اجتماعی خود را نیز داشته باشد. با توجه به شرایط امروز که مسائل و مباحث مختلفی در بدنه اجتماعی به وجود آمده، آیا استراتژی مشروطه خواهی استعداد این بسیج گری را هنوز در خود دارد؟

این بحث مربوط به حوزه تاکتیک هاست. پاسخ من مثبت است، یعنی ذیل استراتژی مشروطه خواهی (اصلاحات) می توان تاکتیک هایی را لحاظ کرد که قدرت بسیج کنندگی نیروهای اجتماعی را داشته باشند، تاکتیک هایی که تاکنون عمل شده عمدتاً متعلق به Reformer ها بوده است. اینان رویکردی نخبه گرانه دارند و تاکتیک های آنها معطوف به حوزه سیاسی است، اما تاکتیک های دیگری هم هست که متعلق به Reformist ها می باشد. اینان نیم نگاهی به نخبگان حوزه سیاسی و نیم نگاهی به مردم دارند. بنابراین ظرفیت های تاکتیکی استراتژی اصلاحات (مشروطه خواهی) (توان این بسیج گری را مهیا خواهد کرد.

شما به طور تلویحی نقش عنصر خارجی را در تحلیل خود

نادیده می گیرید، فکر نمی کنید با افزودن عنصر خارجی ممکن است جایگاهی که برای یک جریان یا یک گروه در نظر می گیریم، تفاوت نماید؟

من عمداً عنصر خارجی و تأثیرات احتمالی اش را نادیده می گیرم. فعلاً تأکید من بر عوامل و عناصر داخلی است و نیروهایی که با تکیه بر نیروها و تکیه گاه های داخلی حرکت کرده و تدابیر معطوف به تغییر ساختارها را طراحی می کنند. من سه نقص عمده را بر تحلیل خودم وارد می دانم، یکی عدم لحاظ شرایط نوین جهانی بعد از ۱۱ سپتامبر، دیگری استاتیک بودن این تحلیل و سوم عدم لحاظ نیروی خارجی است.

برای تکمیل گفتگو می خواهم بدانم از نظر شما خط جداکننده مردمسالاری و اقتدارگرایی در میان این استراتژی ها از کجا می گذرد؟ به بیان دیگر اگر این استراتژی ها را روی یک پیوستار مرتب کنیم، از کجا به بعد می توانیم مدعی شویم که دیگر با مردمسالاری مواجه نیستیم؟ خاکریز مردمسالاری کجاست؟ صاحبان کدام استراتژی پشت آن و صاحبان کدام استراتژی در مقابل آنند؟

از نظر من البته اگر گروه ها و جریان هایی را که التزام عملی به استقلال و تمامیت ارضی ندارند حذف کنیم، هم طرفداران «حاکمیت دوگانه کارکردی» و «طرفداران حاکمیت یگانه مبتنی بر جمهوریت» در طرف مردمسالاری قرار می گیرند و سایر استراتژی ها در طرف اقتدارگرایی قرار می گیرند. البته کسانی هم هستند که اساساً طرفداران استراتژی حاکمیت دوگانه کارکردی را نیز در صف اقتدارگرایان قرار می دهند. اینکه ما خط حائل را کجا می کشیم، بستگی دارد به ارزیابی کلی که از نظام جمهوری اسلامی داریم و تفسیری که از امکان پذیری خط مشی ها و برنامه های استراتژیک داریم. مثلاً براندازان همه طرفداران استراتژی های دیگر را مخالف مردمسالاری می دانند. البته با توجه به ارزیابی من خط حائل درون حاکمیت است.

از صبر و حوصله تان تشکر می کنم.

من هم از شما تشکر می کنم.

*** در زبان عربی به استراتژی، ستراتیجی می گویند، چون آنها تلفظ ابتدا به ساکن ندارند لذا آمده اند و حرف سین را مکسور کرده اند. در فارسی هم ما یک «الف» زائد اضافه کرده ایم. در صورتیکه این کلمه با سین ساکن شروع می شود. به نظر من بهتر است ما و عرب ها از معادل سوق الجیش استفاده کنیم که ترجمه تحت اللفظی آن هم «اردو بازار» است. با توجه به این ترجمه می توان گفت سوق الجیش همان market قوای سیاسی است که در آن قوا مبادله و رقابت قانونمند دارند و تابع نظم این بازار (کاتالکسی) هستند و هیچ قدرتی نمی تواند بقیه قوا را حذف کند، لذا تن به قواعد می دهد و اگر گاهی ضعیف شود، در پی کارآمدی خود خواهد بود.**

پی نوشت ها:



۱. Disfunctional dual sovereignty

این حاکمیت دوگانه نه دو بخش حاکمیت را راضی می کند و نه جامعه را از حالت بلاتکلیفی خارج می کند و به همین دلیل است که می توان آن را غیرکارکردی نامید نکته ای که حائز اهمیت است این است که حاکمیت دوگانه ناکارکرد به جنگ داخلی و یا انقلاب منتهی می شود لذا معضله ای جدی است